



مهران موسوی خوانساری

بررسی برخی عوامل موثر در تهاجم نظامی عراق علیه ایران

## ... و جنگ این چنین آغاز شد



تهران؛ ساعت ۱۴/۲۰ دقیقه؛ بعد از ظهر

دوشنبه ۳۱ شهریور ۱۳۵۹

شنیده شدن صدای انفجار ناشی از برخورد بمب‌های پرتاب شده از چهار فروند میگ عراقی بر باند و شش هواپیمای نشست در پایگاه یکم شکاری و همچنین فرودگاه مهرآباد تهران باعث شد تا مردم حیرت زده پایتخت نتوانند آخرین روز تابستان را با آرامش به پایان رسانده و با خیالی آسوده چشم انتظار بازگشایی مدارس و دانشگاهها شوند. هر چند بسیاری از مردم در طول فصل تابستان و پیش از آن از طریق رسانه‌های گروهی، به کرات در جریان اخبار مربوط به تجاوزات و عملیات‌های ایذایی متعدد همسایه غربی خود قرار گرفته بودند، اما این باعث نمی‌شد تا آنها باور کنند که حاکم عراق بتواند این گونه اعمال نامعقول را وسعت بخشیده و منطقه را درگیر تنش‌های همه جانبه نماید. آنگاه که خورشید آخرین روز تابستان ۵۹ روشنایی خود را از شهر برگرفت و تاریکی بر همه جا مستولی گشت، بسیاری همچنان علاقه‌مند بودند تا بدانند که جزئیات آن صدای مربوط به انفجارهای بعد از ظهر دقیقاً ناشی از چه رویدادی بوده است؟ در حقیقت این سوالی کاملاً اساسی با پاسخی نه چندان روشن در ذهن مردم آن روزگار بود که هنوز در دایره فرهنگ لغات خود نتوانسته بودند معنایی برای واژه‌هایی چون بمباران هوایی، آژیر قرمز یا اعلام خطر، خاموشی، پناهگاه و امثال آن بیابند. وقتی که نخستین بارقه‌های خورشید نوید آغاز اولین روز پاییز را می‌داد، این انتظار به سر آمد تا پاسخ این سوال به گونه‌ای صریح و هولناک به اطلاع عموم مردم کشور رسانده شود: این تنها پایتخت نبود که در آن بعدازظهر غم‌انگیز تجربه یک حمله هوایی را از سر گذرانده

از قبل در نقاط مرزی مستقر شده بودند، به سوی خاک جمهوری اسلامی به حرکت درآمده و پاسگاه‌های مرزی را زیر آتش گرفتند، و با پیشرفت به سوی جاده خرمشهر- اهواز به حدود ۱۰ کیلومتری این جاده رسیده‌اند. علاوه بر این بعداز ظهر همین روز ناگهان حجم وسیعی از آتش به روی خرمشهر شروع شد و قسمت غربی شهر... زیر آتش گسترده خمپاره و توپ‌های دشمن قرار گرفت و بسیاری از مردم را به خاک و خون کشید و شهدای بسیاری بر جای گذاشت. "این تنها قسمتی از گزارش سپاه خرمشهر و شهردار این شهر بود که پس از حمله ارتش عراق به مرکز مخابره گردید. اما سایر اطلاعات رسیده به مراکز ذی‌ربط خبر از فاجعه‌ای به مراتب گسترده‌تر می‌داد:

"در منطقه آبادان دشمن با سلاح‌های سنگین و خمپاره به اجرای آتش پرداخته است. پالایشگاه

بود، بلکه ۱۸ شهر دیگر کشور نیز چون تهران و تقریباً در همان محدوده زمانی آماج حملات هوایی دشمن قرار گرفته بودند و این در حالی است که ارتش عراق از زمین و دریا نیز حمله خود به غرب کشور را آغاز کرده و به سرعت در حال پیشروی بود. حالا تمام کشور از آنچه که در بعداز ظهر روز قبل اتفاق افتاده بود مطلع شده بودند. همسایه غربی بالاخره دست به یک ماجراجویی بزرگ با پایانی نامشخص زده است تا به آرزوهای نامشروع رهبر خود جامه‌ی عمل بپوشاند. گزارشات رسمی نیز چنین تهاجمی را تایید می‌کرد:

"نیروهای ارتش عراق در ادامه تجاوزات اخیر خود به نقاط مرزی خوزستان، روز دوشنبه ۵۹/۶/۳۱ تحرکات و اقدامات خود را گسترش داده و به سراسر مرز و پاسگاه‌های مرزی جنوب حمله ور شدند. در منطقه مرزی خرمشهر، نیروهای زرهی دشمن که

آبادان زیر آتش سنگین ارتش عراق قرار دارد. انهدام تعدادی از مخازن نفت، اسکله‌ها و برخی تاسیسات دیگر، همچنین نبردهای سنگین در پاسگاه‌های مختلف مرزی، حمله دشمن در محور دهلران و صالح آباد و نیز استقرار یک گردان تانک و پیاده نظام عراق در محور قصر شیرین و انتقال قرارگاه لشکر ۵ عراق به منطقه مجنون" به علاوه آن حمله هوایی به ۱۹ شهر کشور و نیز تهاجم دریایی در بوشهر، اروندرود و ماهشهر، همه حکایت از یک حمله بسیار گسترده زمینی و دریایی به مرزهای غربی و جنوبی و هوایی به بسیاری از نقاط کشور می‌کند. حمله‌ای که اینک با استفاده عراق در سه جبهه از لشکرهای ۱ و ۵ مکانیزه و لشکر ۹ زرهی، همچنین لشکر ۳ و ۱۰ زرهی و تیپ ۳۳ در قالب سپاه سوم، در جبهه جنوب به همراه لشکرهای ۶ و ۱۲ زرهی و ۲، ۴ و ۸ پیاده و همچنین چند تیپ مستقل در قالب سپاه دوم، در جبهه میانی و در نهایت دو لشکر ۷ و ۱۱ پیاده در قالب سپاه یکم عراق و در جبهه شمالی کاملاً خود را از آن حالت ایذایی و تحریک‌آمیز اولیه خارج کرده و در قامت یک جنگ تمام‌عیار به ایران تحمیل شد. جنگی که بشارت آغاز آن ۵ روز پیش از این حمله سراسری و توسط حاکم عراق به اطلاع عموم رسیده بود.

### علت نفو یک‌جانبه قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر از جانب صدام

رابطه ایران و عراق تا پیش از امضای قرارداد ۱۹۷۵ همواره رابطه‌ای توأم با اختلاف، تشنج و گاهی خصمانه و حتی بر پایه "آرایش‌های جنگی" علیه یکدیگر بوده است؛ اما با امضای این موافقت‌نامه و سپس تصویب عهدنامه‌ها و پروتکل‌های مختلفی که در پی امضای آن حاصل گردید، رابطه ایران و عراق تا حدود زیادی به سمت عادی شدن حرکت کرد تا جایی که حتی مقامات بلند پایه دو کشور نیز به سفرهای متقابل به کشور مقابل دست زدند. البته باید به این نکته اشاره نمود که هر چند عراق در ظاهر مخالفت چندانی با مفاد قرارداد الجزایر نداشت، اما در باطن معتقد بود که امضای این قرارداد در شرایطی ناعادلانه به دولت این کشور تحمیل شده است تا آن که با طیب خاطر مورد موافقت این دولت قرار گرفته باشد. بنابراین با چنین ذهنیتی بود که این کشور همیشه به دنبال فرصتی می‌گشت تا بتواند ضمن جبران آنچه که آن را بندهای تحمیلی این قرارداد و از جمله سلب تسلط کامل بر آب‌های اروندرود می‌خواند، بر خواست خود مبنی بر حاکمیت مطلق

بر این رود تاکید کند؛ چرا که اصولاً موقعیت جغرافیایی عراق این اجازه را به این کشور نداده است که بتواند به طور وسیع از بنادر آبی استفاده نماید و در نتیجه کنترل کامل اروندرود می‌توانست برای استفاده از بندر بصره به عنوان اصلی‌ترین راه آبی عراق به دنیای خارج حایز اهمیت فراوان تشخیص داده شود. از طرف دیگر نگرانی از تسلط قدرت بزرگی چون ایران بر این آبراه استراتژیک می‌توانست به عنوان تهدید بالقوه‌ای علیه بصره و آنگاه به طور کلی حاکمیت عراق قلمداد شود. از همین رو آنچه که همیشه در سیاست عراق در قبال ایران دنبال می‌شده است، به نوعی با سرنوشت اروندرود نیز گره خورده بود تا جایی که با به قدرت رسیدن صدام در عراق، دوباره دغدغه‌های ناشی از حق تسلط کامل بر این آبراه به صدر خواسته‌های این رژیم بازگشت تا سخنرانی ۱۷ سپتامبر که بالغو قرارداد ۱۹۷۵ توسط صدام، این امر صورتی عملی نیز به خود گرفت. در همین زمینه روزنامه "کریستین ساینس مانیتور" در همان روزها پیرامون اهداف و انگیزه‌های عراق از آغاز جنگ با ایران چنین نوشت: "هدف بزرگ عراق تبدیل شدن به مرکز قدرت برتر خاورمیانه عربی است. برای تحقق این امر، عراق می‌خواهد قدرت ایران را در خلیج فارس از میان ببرد و خود جانشین آن شود. همچنین عراق قصد دارد تا تبلیغات ایران را برای سرنگونی رژیم عراق در میان شیعیان عراق خنثی کند. عراق می‌خواهد حاکمیت خود را بر خلیج فارس برقرار سازد، برای همین نمی‌تواند تحمل کند که نیمی از اختیار آبراهی که بندر عمده آن بصره است دست [ایران] باشد.



**انگیزه عراق در جداسازی خوزستان از ایران**  
علاوه بر این که صدام در چرایی آغاز جنگ علیه ایران به دنبال در اختیار گرفتن حق مطلق بر اروندرود بود اما جدای از آن، رویای بزرگتری نیز ذهن او را به خود مشغول داشته بود.

استان خوزستان برای صدام همیشه از دو جنبه مهم اقتصادی و سیاسی حائز اهمیت بوده است، آن چنان که تصرف این استان توسط عراق علاوه بر آن که به حکومت این کشور اجازه می‌داد تا بتواند صاحب یکی از بزرگترین و غنی‌ترین مخازن نفتی منطقه گردد، از جهت دیگر می‌توانست به لحاظ موقعیت خاص جغرافیایی که استان خوزستان از آن برخوردار است به عراق این اجازه را دهد تا بتواند به عنوان بهترین راه دسترسی به آبهای خلیج فارس مورد توجه قرار گیرد تا یکی از بزرگترین دل‌نگرانی‌های این کشور یعنی عدم دسترسی مناسب به آب‌های آزاد مرتفع گردد. از طرف دیگر چون جمعیت قابل توجهی از ساکنین خوزستان را عرب‌زبانان ایرانی تشکیل می‌دهند، لذا همین امر به صدام امکان می‌داد تا با تجزیه خوزستان از ایران، ضمن تثبیت افکار پان‌عربیسم خود و تحمیل آن به کشورهای عرب زبان منطقه، در ضمن به آنها بقبولاند که او یگانه ناجی اعراب بوده و در نتیجه این کشورها باید قدرت رهبری او را بر جهان عرب بپذیرند. به عبارت دیگر جداسازی خوزستان از ایران می‌توانست به عنوان نخستین گام در بسط افکار بلندپروازانه صدام به جهت استیلا بر کشورهای عرب منطقه تعبیر گردد؛ چرا که اصولاً صدام خود را در این راه، شایسته‌ترین جانشین برای "جمال عبدالناصر" به جهت وحدت کشورهای عربی زیر بیرق شخص خود می‌دانست و از همین رو همیشه آرزو داشت تا او را "رهبر محبوب ملت عرب" بنامند. (و هم از این رو بود که او در سخنرانی‌های مختلف خود بارها از ایران می‌خواست تا از سه جزیره به زعم او اشغال شده ابوموسی، تنب کوچک و تنب بزرگ خارج گردیده و آنها را به جهان عرب بازگرداند!) اما در این بین از یک نکته نیز نباید به آسانی گذشت و آن رفتار شگفت‌انگیز کشورهای منطقه در منازعه میان ایران و عراق و قبول درخواست‌های حاکم بغداد از آنها بود، آن‌جا که این کشورها با این که قطعاً می‌دانستند نه باید و نه می‌توان به شخصی چون صدام و قول و قرارهای حکومت کودتایی او اعتماد و اطمینان چندانی کرد، اما باز هم تمام توان خود را در دشمنی با جمهوری اسلامی در اختیار او قرار دادند تا بلکه

بتوانند ذهن خود را از یک تهدید خیالی در رابطه با ایران آسوده کنند غافل از آن که آنچه در این راه به آن پناه برده‌اند، خود به تنهایی بزرگترین تهدید برای آنها قلمداد می‌شود. چیزی که تاریخ نیز صحت آن را به اثبات رساند.

## پاییز ۱۳۵۹: زمانی مناسب برای تهاجم نظامی عراق به ایران

صدام همیشه برای رسیدن به این دو هدف خود در انتظار فرصت مناسبی می‌گشت تا بتواند علاوه بر آن که آنچه را تحقیر شدن نقش عراق در قرارداد الجزایر می‌خواند به نوعی جبران کند و از طرف دیگر زهر چشم مناسبی نه تنها از ایران به عنوان اصلی‌ترین دشمنش، بلکه از کل کشورهای منطقه بگیرد.

از مهمترین عواملی که موجب گردید تا صدام حسین، پاییز ۵۹ را به عنوان زمان آغاز حمله سراسری به ایران برگزیند یکی به جهت موقعیت مناسب سیاسی و نظامی این کشور در آن هنگام در جهان بود و دیگری به لحاظ بروز اوضاع پرتلاطم ایران در نزدیک به ۱۹ ماهی که از استقرار حکومت نوپای جمهوری اسلامی تا آن روز می‌گذشت. این قابل انکار نیست که موقعیت کلی عراق چه به لحاظ کیفیت و کمیت رزمی ارتش این کشور به خاطر حمایت‌های وسیع و بی‌بدیل بسیاری از کشورهای صاحب تکنولوژی از این ارتش (که با استقرار نظام جمهوری اسلامی در ایران شدت و حدت بسیار بیشتری نیز یافته بود) و چه به لحاظ انواع حمایت‌های آشکار و پنهان سیاسی همان کشورها از عراق (که بیشتر جنبه نگرانی از نفوذ جمهوری اسلامی در کشورهای منطقه را داشت تا علاقه به حکومت صدام) و همچنین حمایت‌های وسیع ارضی، مالی و سیاسی کشورهای عرب حاشیه خلیج فارس که هیچگاه وحشت خود را از نفوذ و صدور انقلاب ایران به کشورهای متبوعشان مخفی نمی‌کردند، در موقعیت بسیار مطلوبی قرار داشت. از طرف دیگر نیز استراتژیست‌های عراقی که اوضاع داخلی ایران را از نزدیک زیر نظر داشتند، این زمان را بهترین موقعیت برای تهاجم به ایران می‌دانستند چرا که آنها همیشه از تلاطم‌های سیاسی آن روزگار کشور، به عنوان ابزاری یاد می‌کردند که با تضعیف حکومت مرکزی فرصت مناسبی را در اختیار عراق قرار داده است تا از این آب گل آلود ماهی‌های درشتی را نصیب خود نماید. در همین راستا، "طارق عزیز"



عضو برجسته حزب بعث و مقام ارشد حکومت صدام طی مقاله‌ای که در اردیبهشت ۵۹ (۴ ماه قبل از آغاز حمله به ایران) در مجله الوطن انتشار داد، شاخص‌های اوضاع داخلی ایران را چنین ارزیابی کرد: ۱- تشدت در نیروهای نظامی ۲- تعدد مراکز تصمیم‌گیری ۳- وجود اختلاف میان رهبران کشور ۴- کشمکش میان اقلیت‌های قومی با حکومت مرکزی ۵- تنش در روابط با کشورهای خارجی. در حقیقت وضعیت داخلی ایران در آن زمان به گونه‌ای بود که شخص صدام را با تکیه بر چنین ارزیابی‌هایی به این تفکر وادارد که در صورت حمله به ایران، هیچ اساس منظم و پایداری به منظور دفاع از کشور وجود نخواهد داشت و او قادر خواهد بود تا در سایه تسلیحات بسیار پیشرفته خود و استفاده از آن وضعیت داخلی نامشخص، "ناهار را در بستان بخورد و شام را در سوسنگرد" خوزستان را ۳ روزه از ایران جدا کند و در عرض ۶ روز تهران را فتح نماید! البته مقامات عراق در بررسی‌های خود نسبت به شناختشان از اوضاع داخلی ایران چندان اشتباه نکرده بودند (در این میان نباید از نقش ستون پنجم بسیار قدرتمند عراق به خصوص در غرب و جنوب کشور که اطلاعات مناسبی را در اختیار این رژیم قرار می‌دادند به سادگی گذشت) چرا که در آن زمان به دلیل عدم استقرار کامل نهادهای نوپای انقلابی، تقریباً اکثر قریب به اتفاق بخش‌های مختلف کشور دلمشغولی‌های فراوانی داشتند که نمی‌توانستند خود را از آنها برهانند، آن چنان که به عنوان مثال سپاه پاسداران تقریباً ماهها بود که تمام قدرت خود را برای مبارزه با ضد انقلاب مسلح در غرب و جنوب

می‌گذراند. ارتش در حال عبور از یک مرحله سنگین گذار بود و به همین دلیل اگر در برخی از قسمت‌ها همچنان از امرای مخالف با حکومت جدید استفاده می‌شد، در برخی از رده‌ها نیز هنوز جانشینان مناسبی برای مهره‌های تصفیه شده وجود نداشت و یا اگر هم وجود داشت تجربه جنگی آنها در حد ناچیزی بود.

تضادهای سیاسی میان دو جناح اصلی کشور یکی به رهبری بنی صدر و دیگری به رهبری اصولگرایان به اوج خود رسیده بود که اتفاقاً اصلی‌ترین نمود آن نیز در همان ایام آغازین جنگ و میان بنی صدر به عنوان رئیس جمهور از سویی و شهید رجایی به عنوان نخست‌وزیر از سوی دیگر کاملاً عیان بود و یا با اشغال سفارت آمریکا در آبان ۵۸ و قطع رابطه با آمریکا بسیاری از دارایی‌های ایران نیز در بانک‌های این کشور به صورت بلوکه شده در آمده و ایران با تحریم اقتصادی از جانب غرب مواجه شده بود که این بر صنعت نفت و نیز ارسال لوازم یدکی به ایران تاثیر گذاشته بود و این همه در حالی بود که آمریکا تنها چند ماه پیش از شروع جنگ و به قصد آزاد کردن گروگان‌های اسیر خود به ایران حمله نظامی کرده بود. تمام این عوامل و البته عواملی که پیش از این ذکر شده همه باعث گردید تا رژیم صدام به این صرافت افتد که شکست ایران در کوتاه مدت عملی کاملاً سهل و قابل دسترس خواهد بود و او قادر است با یک حمله قاطع و سریع حکومت جمهوری اسلامی را تحت تاثیر قرار داده و به اهداف خود دست یابد.

روایات دیکتاتور بغداد در مورد ایران نه تنها تحقق نیافت که ۸ سال سردار قادیسیه را در باتلاقی که خودش به وجود آورده آن بود، فرو برد هرچند در مسیری که او انتخاب کرده بود همیشه از همراهی موشک‌های فرانسوی، توپ‌های انگلیسی، جنگنده‌های روسی، بمب‌های شیمیایی آلمانی، کمک‌های ماهواره‌ای آمریکایی و آرزوهای قلبی اسرائیل برای پیروزی بر ایران برخوردار بود، ولی او از قدرت معنوی یک رهبر بزرگ و نفوذ کلام او بر توده‌ها و نیز شجاعت و غیرت جماعت ایرانی که حتی بدون سلاح نیز حماسه‌ها می‌آفریند، غافل شده بود و همین امر باعث گردید تا او پس از ۸ سال تلاش بیهوده رای رسیدن به مطامعی بی‌پایه، برای همیشه دست از خواسته‌های نامشروع و تفرقه برافکنش بردارد.